



عکس: مجید سعیدی

مردمانی که در کی از صلح ندارند

[مجید سعیدی | عکاس جنگ]



در طول زندگی بتوانند از رهنمودهای آن استفاده کنند تا زندگی بهتری داشته باشند. سال هاست منطقه ما درگیر مسلمان کشی است، ما خودمان را از بین می‌بریم ما به قوم و مذهب دیگری لطمه نمی‌زنیم، ما گور خودمان را می‌کنیم.

سالیان سال است درباره نوع دوستی، انسانیت و دوست داشتن یکدیگر صحبت می‌کنیم اما روش‌های جدید کشتار مثل سوزاندن، غرق کردن و بسر بریدن جا افتاده است و ترس و وحشت را نمایش می‌دهند. ما صلح را حالا حالا نخواهیم دید و نمود آن هم وضع کنونی منطقه است، ایران امنیت بی‌نظیری دارد و همه به آن اذعان دارند اما منطقه به گونه‌ای شده است که اگر ما پیام صلح را به خوبی صرف نکنیم، این ناامنی به ما هم سرایت می‌کند.

بچه‌های ما از ما یاد می‌گیرند، چرا ما هر روز باید بگوییم مرگ بر فلاتی، زنده‌باد، مرده‌باد... ما موضوعات زیبایی داریم که می‌توانیم به بچه‌هایمان یاد دهیم، من تجربه زیادی در افغانستان دارم به گونه‌ای که سال‌های زیادی را در این کشور زندگی کرده‌ام، در افغانستان هیچ‌گاه صلح‌نهادینه نمی‌شود، چون مردم نه تعریفی از آن دارند و نه صلح را درک می‌کنند. در آن جا جنگ نهادینه شده است. جنگ جزئی از زندگی روزمره مردم است، روزی اگر از خیابان‌ها یا کوچه‌ها صدای گلوله را مردم نشنوند، فکر می‌کنند اتفاق عجیبی افتاده است. همواره تشنه جنگ و صدای توب و خمپاره هستند، جنگ در روح و جان مردم نهادینه شده است.



روزهای زیادی را در خاک و کشت و کشتار جنگ گذرانده‌ام، به گونه‌ای که دیگر هر زمان اسم جنگ را جلوی من آورند، حالم به کلی رو به وخامت رفته است. نه دوست دارم از جنگ حرف بزنم و دوست دارم در موردش فکر کنم. دلیلش هم مشخص است، خشونت بیش از حدی که دیده می‌شود، انسان دو دسته است یک دسته کسلی هستند که با شرایط اطرافشان تطبیق پیدا می‌کنند و خودشان هم آن رویه مشخص را می‌پذیرند و دسته‌ای هم هستند که تا اندازه‌ای خاص با شرایطشان کنار می‌آیند. من از یک زمانی به بعد دیگر نمی‌توانستم جنگ را درک کنم و ببینم.

امروز عنوان عکاس جنگ را هم از خودم دور کرده‌ام و فکر می‌کنم این لقب به خودی خود باری منفی همراه خود دارد، پیشینه ما انسان‌ها اینده هر کدام از ما را نیز رقم می‌زند، زمانی که در افغانستان بودم تصاویر و اتفاقاتی که صورت می‌گرفت جاهای خالی زیادی را در ذهن من به وجود می‌آورد که تا این حد خشونت بین افرادی که با هم موطن هم حساب می‌شوند دلیلش چیست؟

تنها دلیلش هم اختلافات قومیتی و مذهبی بود که وجود داشت و در منطقه کم‌کم هم وجود دارد یعنی ما به ۲ هزار سال قبل برگشته‌ایم، این اختلافات در کشورهای غربی به وضوح دیده نمی‌شود. با عده‌ای افغان دوست شده بودم که هر روز می‌دیدمشان، به هم عادت کرده بودیم و در روز حداقل زمانی را برای هم قایل می‌شدیم، حرف‌های روزمره اما نه حرف‌های روزمره‌ای که توأم با آرامش باشد؛ از تغییرات و جابه‌جایی‌ها می‌پرسیدیم، روزی دست‌پاچه بودند، پرسیدم چه شده است؟ گفتند تهدیدمان کردند. دیگر نمی‌توانیم بمانیم و خدا حافظ آقای عکاس! دیدیم که چه راحت خانه‌هایشان را رها می‌کنند و کشورشان را ترک می‌کنند و عموماً مذهب، خود را به عنوان یک مکمل نشان داده‌به این معنی که انسان‌ها

اگر جنگ نباشد، صلح معنی ندارد

[میثم شاه‌بابایی | عکاس و مستندساز]



راوی قسمتی از این فیلم باشند. همان‌جا به فکر این موضوع افتادم که این فیلم باید یک راوی دیگر هم داشته باشد که بهتر است ایرانی باشد و با خانم مهتاب کرامتی تماس گرفتم و پیشنهاد این همکاری را دادم و استقبال خوبی هم کردند. البته مهتاب کرامتی هم سفیر صلح هستند و سنخیت خوبی با این فیلم داشتند. بعد از این موضوع جنتی در جریان این کار قرار گرفتند و به آقای ایوبی اعلام کردند که این پروژه باید موضوع مشترک بین آفریقا و ایران قرار گیرد. مکاتبات مورد نظر را از طریق وزارت خارجه با کشور آفریقا دنبال کردیم و یک فیلمساز یا روزنامه‌نگار فرقی نمی‌کند، این دغدغه‌ها وجود دارد که زندگی هر کدام از ما را می‌سازد.

اصلاً فیلم من در حدی نیست که تأثیر روی شخص یا افرادی بگذارد اما موضوع مورد نظر ما هم این نیست که حتماً تأثیرگذار باشد، بلکه عرض کردم بعضی از ما نسبت به علایقی که داریم فعالیت می‌کنیم که آن هم برای علایق شخصی است نه سرکاری.

در آفریقا ما ندیم و مطالب و عکس‌های زیادی را تهیه کردیم. بعد از مدت کوتاهی به تهران آمدم و قرار شد که پرونده‌ای در این باره تهیه کنیم تا بتواند برای ساخت فیلم ما را یاری کند. اما نظیر چند تن از دوستان این بود که قبل از ساخت این فیلم با داشته‌های موجود ما کتابی را به چاپ برسانیم که از عکس‌های وداع ماندلا و مراسم ایشان تشکیل شده باشد. قرار شد یک مستند با رویکرد اجتماعی در دست تولید قرار گیرد که خوشبختانه این اتفاق هم افتاد و در یک پروژه یک ماهه این کار انجام شد. عکس‌های منتخب پذیرفته شد. ماکت این کتاب هم تکمیل شد.

بعد از این موضوع دوستی با من تماس گرفت و گفت کار کتاب شما روبه‌پایان است. من فردا ملاقاتی با آقای ظریف دارم، بد نیست شما هم بیایید. اگر شد یادداشتی درباره کتاب و موضوع صلح داشته باشید. من هم به این قرار ملاقات رتم و خیلی راحت یادداشتی را آقای ظریف در اختیار بنده قرار داد.

بعد از چاپ کتاب ماندلا، به آمریکا سفر کردم تا بتوانم با بان‌کی مون دیداری داشته باشم اما موضوعات سوریه و تحرکات منطقه به اوج خودش رسید و متأسفانه امکان دیدار با ایشان دست نداد. به‌هر حال هرچه فاصله در کار می‌افتاد، اتفاقات درخشان‌تری به وجود می‌آمد. با مورگان فریمن دیدار کردم و موافقت ایشان را برای روایت فیلم کسب کردم و قرار شد ایشان

چندی قبل از وداع آقای ماندلا با این دنیا درگیر مستندی بودم که قرار بود به چند جای مختلف و به‌خصوص لهستان سفر کنم اما ناگهان خبردار فوت آقای ماندلا شدم و به سفارت لهستان رتم تا پاسپورتم را پس بگیرم تا مقدمات سفر به آفریقای جنوبی را فراهم و مستندی از وداع مردم دنیا با ماندلا را تهیه کنم. هنگام سفر به آفریقا شنیدم که قرار است یک پیکر ماندلا را ۱۰ روز بعد به خاک بشارند، یعنی دولت آفریقا تصمیم گرفته بود زمانی را برای کسانی که قصد ملاقات با او دارند در نظر بگیرد تا آنها بتوانند ایشان را از نزدیک ملاقات کنند. مراحل ویزای من برای مراجع به آفریقا به طرز عجیبی زود انجام شد و من فردای آن روز به آفریقا اعزام شدم و با دوست خوب فیلمبرداری همسفر شدم تا بتوانم مستندی را تهیه کنم. وارد آفریقای جنوبی شدم و با همکارم شروع کردیم به گرفتن تصاویر مورد نظر، شور و هیجان عجیبی در آفریقا حکمفرما بود و ما هم از این تصاویر بی‌نصیب نماندیم. فردای آن روز قرار شد که بنده به همراه فیلمبردار محترم به مقر ریاست جمهوری برویم تا از پیکر ماندلا تصاویری تهیه کنیم. به طرز عجیبی خیابان‌های منتهی به دفتر رئیس جمهوری شلوغ بود به گونه‌ای که می‌توان با جدیدت گفت که صف ۱۸ کیلومتری انسانی تشکیل شده بود تا مردم با ماندلا بتوانند وداع کنند. روزهای متمادی را با فیلمبردار سازمان

